

جنگ سرد

جنگ سرد به دوره‌ای از رقابت، تنش و کشمکش ژئوپلیتیکی بین اتحاد جماهیر شوروی و متحدانش (بلوک شرق) و ایالات متحده آمریکا و متحدانش (بلوک غرب) بعد از جنگ جهانی دوم گفته می‌شود. به طور کلی دوره زمانی جنگ سرد از ۱۹۴۷ و آغاز دکترین ترومن تا فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ در نظر گرفته می‌شود. به دلیل آن‌که در این دوران هرگز درگیری نظامی مستقیم میان نیروهای ایالات متحده و شوروی به وجود نیامد اما گسترش قدرت نظامی و کشمکش‌های سیاسی منجر به جنگ‌های نیابتی و درگیری‌های مهم بین کشورهای پیرو و هم‌پیمانان این دو ایر قدرت شد، از واژه سرد برای توصیف این جنگ استفاده می‌شود. ریشه‌های جنگ سرد به پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم و پایان اتحاد موقت آمریکا و شوروی بر علیه آلمان نازی و در ادامه درگیری ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک دو کشور برای گسترش نفوذ جهانی باز می‌گردد.^[۱] ترس از دکترین نابودی حتمی طرفین باعث شد تا هیچ یک از دو طرف حمله پیشگیرانه اتمی را آغاز نکنند. به غیر از مسابقه تسلیحات هسته‌ای و استقرارهای مرسوم نیروهای نظامی دو طرف از راه‌های دیگر همچون جنگ روانی، کارزارهای تبلیغات سیاسی، جاسوسی، تحریم‌های اقتصادی گسترده، رقابت در مسابقات ورزشی و فناوری مثل رقابت فضایی برای اثبات برتری خود استفاده کردند.

غرب از سوی آمریکا و کشورهای هم‌پیمانانش که عموماً کشورهای غربی جهان اول و دارای سیستم حکومتی لیبرال دموکراسی بودند رهبری می‌شد. کشورهای مستعمره پیشین بلوک غرب که عموماً سیستم حکومتی اقتدارگرایی داشتند دیگر کشورهای بلوک غرب بودند. شرق از سوی شوروی رهبری می‌شد. حزب کمونیست شوروی این کشور را تحت کنترل خود داشت و بر کشورهای هم‌پیمان شوروی یعنی جهان دوم نیز نفوذ گسترده‌ای داشت. آمریکا از تغییر رژیم و قیام‌های دست راستی در سراسر دنیا پشتیبانی می‌کرد و شوروی حامی احزاب کمونیست و انقلاب‌های چپ در دنیا بود. در ۱۹۶۰-۱۹۴۵ بسیاری از مستعمره‌های پیشین استقلال یافتند و جهان سوم را شکل دادند که کنترل و گسترش نفوذ بر جهان سوم یکی از محل‌های اصلی درگیری آمریکا و شوروی شد.

مرحله نخست جنگ سرد بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ آغاز شد؛ آمریکا به دلیل ترس از حمله شوروی در ۱۹۴۹ پیمان اتحاد نظامی، ناتو، را شکل داد و سیاست خارجی با نام سند نفوذ در برابر گسترش نفوذ شوروی را تعریف کرد. شوروی به ناتو و در ۱۹۵۵ پیمان وارشو را شکل داد. و. ای. ناسر برلین ۹-۱۹۴۷، جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵-۱۹۴۱، جنگ کره ۱۹۵۳-۱۹۵۰، بحران سوئز ۱۹۵۷، بحران برلین ۱۹۶۱ و بحران موشکی کوبا ۱۹۶۱ بحران‌های اصلی این دوره بودند. در این سال‌ها آمریکا و شوروی بر سر گسترش نفوذ و کنترل کشورهای آمریکای لاتین، خاورمیانه، کشورهای تازه استقلال یافته آفریقا و کشورهای آسیا رقابت کردند.

در پی بحران موشکی کوبا جنگ سرد وارد **مرحله دوم** شد؛ شکاف چینی-شوروی روابط کشورهای کمونیستی را پیچیده کرد. در دیگر سو فرانسه، از متحدان اصلی آمریکا خواهان استقلال عمل بیشتری شد. در ۱۹۶۸ شوروی و متحدانش برای سرکوب بهار پراگ به چکسلواکی حمله کرد. آمریکا نیز در دهه ۱۹۶۰ با مشکلات داخلی همچون جنگ حقوق مدنی سیاه‌پوستان و مخالفت با درگیری ایالات متحده در جنگ ویتنام روبرو گشت. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جنبش‌هایی بر علیه آزمایش جنگ‌افزار هسته‌ای و به نفع خلع سلاح هسته‌ای شکل گرفتند و یک جنبش جهانی ضد هسته‌ای و به طور عمومی یک جنبش صلح در سراسر جهان به وجود آمد که تظاهرات‌های ضد جنگ فراوان در گوشه و کنار دنیا حاصل این

کوشش‌ها بود. در دهه ۱۹۷۰ هر دو سوی درگیر تصمیم گرفتند مذاکراتی برای گسترش صلح و امنیت برگزار کنند. دئانت (کاهش تنش)، گفتگوی محدودسازی جنگ‌افزار راهبردی و گشایش روابط چین و آمریکا در پی سفر ۱۹۷۲ نیکسون به جمهوری خلق چین از دست‌آوردهای اصلی این مذاکرات بودند.

در پایان دهه ۱۹۷۰ و در پی حمله ۱۹۷۹ شوروی به افغانستان دوره کاهش تنش از میان رفت و جنگ سرد وارد دوره‌ای تنش‌زا و سیومین مرحله خود شد؛ آمریکا به عنوان بخشی از دکترین ریگان فشارهای نظامی، دیپلماتیک و اقتصادی فراوانی بر شوروی وارد کرد و این در زمانی بود که شوروی خود در دوره‌ای از رکود اقتصادی به سر می‌برد و با مشکلات اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کرد. در پی این فشارها و از میانه دهه ۱۹۸۰ جنگ سرد وارد چهارمین مرحله خود شد. رهبر جدید اتحاد جماهیر شوروی، میخائیل گورباچف، اصلاحاتی با نام‌های گلاسنوست (فضای باز) در ۱۹۸۵ و پرسترویکا (بازسازی) در ۱۹۸۷ را آغاز کرد و به حضور نظامی شوروی در افغانستان پایان بخشید. در این زمان تلاش‌ها برای دستیابی به استقلال بیشتر در کشورهای اروپای شرقی بیش از پیش شد و گورباچف با ادامه پشتیبانی نظامی از دولت‌های این کشورها مخالفت کرد. به دنبال تصمیم گورباچف انقلاب‌های فراوانی در ۱۹۸۹ در بلوک شرق روی داد که سرنگونی دولت‌های کمونیست حاصل این انقلاب‌ها بود. خود حزب کمونیست شوروی نیز کنترل اوضاع این کشور را از دست داد و به دنبال کودتای ناموفق اوت ۱۹۹۱ این حزب در شوروی ممنوع شد. در دسامبر ۱۹۹۱ و در پی اعلام استقلال جمهوری‌های تشکیل دهنده اتحاد جماهیر شوروی این کشور رسماً منحل شد و دولت‌های کمونیست فراوانی نیز در آفریقا و آسیا از میان رفتند تا آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده در جهان و پیروز جنگ سرد شناخته شود.

از جنگ سرد و حوادث پیرامون آن میراث گسترده‌ای بر جای مانده است. در فرهنگ عامه از جنگ سرد با موضوعات مهم آن همچون جاسوسی و تهدید جنگ هسته‌ای یاد می‌شود. همچنین در قرن بیست و یکم دوره جدیدی از تنش‌ها میان آمریکا و متحدانش از یک سو و کشور جانشین اتحاد جماهیر شوروی، روسیه، از سوی دیگر به وجود آمده. از این تنش‌ها در کنار تنش آمریکا و متحدانش با قدرت رو به رشد چین به عنوان جنگ سرد دوم یاد می‌شود.^[۱]

نوشتار اصلی: جنگ سرد (اصطلاح)

در پایان جنگ جهانی دوم و در ۱۹ اکتبر ۱۹۴۵ جرج اورول نویسنده انگلیسی در مقاله «تو و بمب اتمی» که در مجله تیرسئون^[واژه‌نامه ۱] منتشر شد از اصطلاح جنگ سرد استفاده کرد. اورول با نگاه به پیش‌بینی جیمز برنهام^[واژه‌نامه ۲] در مورد یک جهان دو قطبی و با در نظر گرفتن زیستن شهروندان دنیا در وحشت از جنگ هسته‌ای نوشت:

با نگرستن به کل جهان، برای دهه‌های فراوان حرکت نه به سوی آنارشیزم بلکه به سوی تجدید بردگی بوده است... نظریه جیمز برنهام بسیار مورد بحث قرار داده اما هنوز عده کمی پیامدهای ایدئولوژیک آن را در نظر گرفته‌اند که آن نوعی جهان بینی، نوعی اعتقاد، نوعی ساختار اجتماعی است که به احتمال زیاد بر کشوری غالب خواهد شد و آن کشور به ناگاه غیر قابل تسخیر می‌شود و در نوعی حالت «جنگ سرد» دائمی با همسایگانش به سر خواهد برد.

اورول در ۱۰ مارس ۱۹۴۶ در آیزور نوشت: «بعد از کنفرانس مسکو در دسامبر گذشته روسیه شروع به یک جنگ سر بر علیه امپراتوری بریتانیا کرده است».

نخستین استفاده از واژه جنگ سرد برای اشاره به رقابت ژئوپلیتیکی یساچنگ بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در سخنرانی برنارد یاروک از مشاوران مهم رئیس‌جمهوران دموکراتیک آمریکا و در ۱۶ آوریل ۱۹۴۶ آمده است. در این سخنرانی که توسط روزنامه‌نگار هربرت یابارد اسووپ^[واژه‌نامه ۳] نوشته شده است چنین آمد: «نباید فریب بخوریم، ما امروز در میانه یک جنگ سرد به سر می‌بریم». والتر لیپمن روزنامه‌نگار با کتابش جنگ سرد به این اصطلاح رواج

بیشتری داد. در ۱۹۴۷ وقتی از لیپمن پرسیده شد خاستگاه این اصطلاح چیست وی گفت که برگرفته از یک اصطلاح فرانسوی دهه ۱۹۳۰ است: *la guerre froide*.

انقلاب روسیه

نوشتارهای اصلی: [جنگ داخلی روسیه](#) و [مداخله متفقین در جنگ داخلی روسیه](#)

در حالی که تعدادی از تاریخ‌شناسان زمینه‌های جنگ سرد را در دوره پس از پایان جنگ جهانی دوم می‌بینند اما تعداد دیگری از تاریخ‌شناسان معتقدند که ریشه‌های جنگ سرد به پیش از جنگ جهانی دوم و زمان به قدرت رسیدن [بلشویک‌ها](#) در [امپراتوری روسیه](#) در [انقلاب اکتبر](#) در ۱۹۱۷ باز می‌گردد. در زمان [جنگ جهانی اول](#) [امپراتوری بریتانیا](#)، [امپراتوری روسیه](#) و [جمهوری فرانسه](#) از ابتدای جنگ [نیروهای متفقین](#) را تشکیل می‌دادند و ایالات متحده آمریکا نیز در آوریل ۱۹۱۷ به متفقین پیوست. در نوامبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها در روسیه قدرت را به دست گرفتند و به قول‌شان مبنی از عقب‌نشینی از جبهه‌های جنگ عمل کردند و به دنبال عقب‌نشینی نیروهای روسیه ارتش آلمان به سرعت در مرزهای روسیه پیشروی کرد. پاسخ متفقین به این فعل و انفعالات یک [محاصره](#) کامل بر علیه کل روسیه بود. در ابتدای مارس ۱۹۱۸ بلشویک‌ها در پی یک موج گسترده مردمی بر [علیه جنگ](#) [عهدنامه برست-لیتوفسک](#) را امضا کردند و مجبور به پذیرش شرایط سخت و ناعادلانه امپراتوری آلمان شدند. از دید عده‌ای از متفقین روسیه «با قطع کردن عرضه غذا، سوخت، کمک‌های صنعتی و ارتباطات روسیه با اروپای غربی» به آلمان کمک کرد چرا که در حدود یک میلیون سرباز آلمانی از جبهه روسیه رهسپار جبهه‌های غرب شدند.

به نوشته تاریخ‌شناس آمریکایی [اسپنسر تاکر](#) متفقین احساس کردند: «این عهدنامه خیانت نهایی به حرکت متفقین بود و بذر جنگ سرد را کاشت. با عهدنامه برست-لیتوفسک وحشت سلطه آلمان بر اروپای شرقی می‌رفت که به واقعیت تبدیل شود و متفقین به شکل جدی به فکر شروع به دخالت نظامی افتادند»، به دنبال این قضایا متفقین [جنگ اقتصادی](#) بر علیه بلشویک‌ها به راه انداختند. در عین حال [عده‌ای از بلشویک‌ها](#) روسیه را تنها پله نخست می‌دیدند و در حال برانگیختن انقلاب بر علیه سرمایه‌داری در همه کشورهای غربی بودند اما اجبار به صلح با آلمان [ولادیمیر لنین](#) را مجبور کرد که از خواسته دست بکشد.

در ۱۹۱۸ بریتانیا سرمایه و سرباز برای تجهیز [ارتش سفید](#) ضد انقلابی و ضد بلشویکی فراهم کرد. [وینستون چرچیل](#)، وزیر جنگ و یک هوادار سرسخت امپراتوری بریتانیا و [ضد کمونیست](#) پیشگام این سیاست بود. فرانسه، [ژاپن](#) و آمریکا در تلاش برای سرنگونی دولت تازه تأسیس کمونیست به روسیه [حمله کردند](#). با وجود این حملات و جنگ‌های اقتصادی و نظامی بلشویک‌ها موفق شدند تمامی دشمنان را شکست دهند و کنترل تمام روسیه و استان‌های جدا شده همچون [اوکراین](#)، [گرجستان](#)، [آذربایجان](#) و [ارمنستان](#) را در دست بگیرند.

دولت‌های غربی همچنین به شکل [دیپلماتیک](#) دولت شوروی را منزوی کردند. لنین اعلام کرد دولت شوروی در حلقه یک «محاصره دشمنانه کاپیتالیست» قرار دارد و خود او هم از دیپلماسی به شکل یک سلاح بر تفرقه افکندن بین دشمنان شوروی استفاده کرد. لنین [کمینترن](#)، یک سازمان برای به راه انداختن انقلاب در سراسر جهان، تشکیل داد. کمینترن هیچ جا موفقیتی کسب نکرد و در تلاش برای برقراری انقلاب در آلمان، باواریا و مجارستان شکست خورد. کم بریتانیا و دیگر قدرت‌های غربی (به غیر از ایالات متحده) به تجارت با شوروی روی آوردند و در مواردی حتی این دولت را به رسمیت شناختند. در ۱۹۳۳ ترس فراگیر شدن کمونیسم از بین رفته بود و حتی در این زمان حتی مطبوعات و حلقه‌های تجاری آمریکا خواهان برقراری روابط دیپلماتیک با شوروی بودند. در نوامبر ۱۹۳۳ [فرانکلین روزولت](#)، رئیس‌جمهور آمریکا از قدرت اجرای اش برای عادی سازی روابط با شوروی استفاده و [روابط دیپلماتیک](#) را برقرار کرد. اما با این وجود در زمینه بدهی‌های انباشته شده از زمان حکومت پیشین تزاری که آمریکا خواهان بازپرداخت‌شان از سوی شوروی بود پیشرفتی حاصل نشد. انتظارات از گسترش روابط و برقراری

تجارت برآورده نشدند. تاریخ‌شناسان ژوستوس دی. دوتنک [واژه‌نامه ۴] و مارک ای. استولر [واژه‌نامه ۵] در این زمینه نوشتند: «هر دو ملت به سرعت از خواب خوش این توافق بیدار شدند». در ۱۹۳۳ روزولت **ویلیام بولیت** [واژه‌نامه ۶] را به مدت ۳ سال به عنوان سفیر آمریکا در شوروی منصوب کرد. بولیت با امیدهای فراوان برای گسترش روابط آمریکا و شوروی به مسکو رسید اما با مشاهدات بیشتر و نزدیک‌تر نظرش در مورد رهبران شوروی عوض شد و بولیت تا پایان دوره خدمتش تبدیل به یک دشمن دولت شوروی شد و سپس تا پایان عمرش نیز آشکارا فعال ضد کمونیست باقی ماند.

ابتدای جنگ جهانی دوم

در پایان دهه ۱۹۳۰ استالین با وزیر خارجه‌اش **ماکسیم لیتوینوف** تلاش کرده بود تا برای مخالف با **فاشیسم** **جبهه مردمی** را بین دولت‌ها و حزب‌های کشورهای سرمایه‌دار تبلیغ کند. کشورهای غربی به جای همکاری با روسیه تصمیم گرفتند با آلمان نازی **مماشات** کند و این چندان برای شوروی خوشایند نبود. در مارس ۱۹۳۹ و در **توافقنامه مونیخ** فرانسه و بریتانیا، بدون مشورت با شوروی، کنترل قسمت‌های عمده‌ای از **چکسلواکی** را به آلمان واگذار کردند. این اتفاقات و رسیدن ژاپن به مرزهای شوروی باعث شدند تا استالین جهت سیاست شوروی را عوض کرد و با جایگزینی لیتوینوف با **ویاچسلاو مولوتف** به دنبال مذاکرات با آلمان رفت.

خلاصه

در ۱۹۴۳، آثار جنگ جهانی دوم اجتناب‌ناپذیر بود. **نیروهای محور**، به رهبری **آلمان** در شرایط سخت و محدودی به سر می‌بردند. تهاجم مصیبت‌بار آلمان به **شوروی**، پایان حمایت **ایتالیا** از نیروهای محور، و مداخله **آمریکا** علیه آنها، **متفقین** - عمدتاً آمریکا، **بریتانیا**، شوروی و **فرانسه** - را نیرومندتر کرد. آلمان و **ژاپن** در رقابت دیوانه‌وار خود در خرید جنگ‌افزار و فتح سرزمین‌هایی از **اروپا** و **آسیا** به سر می‌بردند. سرانجام خودکشی **آدولف هیتلر** در ۱۹۴۵ به جنگ در اروپا پایان داد.

به آلمان از غرب و شرق به ترتیب توسط نیروهای آمریکایی و روس حمله شد. دو لشکر در **برلین** به یکدیگر رسیدند و وقتی صلح برقرار شد، مناطق تحت پوشش خود را در میانه شهر برلین از هم جدا نمودند. دشمنی خفته آن‌ها در کشورهای دیگر و نیز در رقابت هوایی پدیدار شد. تنها هراسی که وجود داشت و پنهان می‌شد، احتمال رخ دادن **جنگ اتمی** میان دو کشور بود. اگرچه تنش هر لحظه بالاتر می‌رفت، این هراس از پیامدهای جنگ هسته‌ای بود که جنگ را به جنگ سرد تبدیل کرد.

آمریکا و شوروی به ترتیب نظام‌های اقتصادی **سرمایه‌داری** و **کمونیسم** را ترجیح می‌دادند. بیشتر اروپا و آسیا به کشورهایی تقسیم شد که ترجیح می‌دادند متحد آمریکا باشند یا شوروی. پایان جنگ جهانی دوم، دوره‌ای را آغاز کرد که در آن ملت‌های گوناگون از **مستعمره** بودن به استقلال رسیدند و بیشتر این کشورهای تازه مستقل شده با اقتصاد ورشکسته و چندپاره شدن سرزمینشان دست و پنجه نرم می‌کردند. در نتیجه، آمریکا و شوروی با پشتیبانی مالی و نظامی از تعدادی از این کشورها، سعی در افزایش نفوذ خود نمودند.

کمک‌های مالی و متحد شدن‌ها باعث گسترش رقابت میان دو ابرقدرت شد. حالا دیگر تعداد کشورهای متحد، تبلیغات، مسابقه تسلیحاتی، جاسوسی و توسعه فنی آن هم از نوع ویرانگر، به معیاری برای ارزیابی کشورها بدل شده بود. رقابت هسته‌ای و فضایی، موجب جنگ میان کشورهایی شد که هریک نماینده آمریکا یا شوروی بودند. بیشتر کشورهای استقلال یافته حالا بخشی از یک جهان دوقطبی بودند و اکثر آن‌ها ناگزیر به قرارگرفتن در صف یکی از دو ابرقدرت

شده بودند. این نشان‌دهنده «شجاعت» برخی کشورها نظیر [یوگسلاوی](#) و [هند](#) بود که متحد هیچ‌یک از دو ابرقدرت نشدند.

با آنکه آمریکا و شوروی به مرز یکدیگر تجاوز نکرده بودند، تنش برآمده از جنگ سرد در نقاط مختلف دنیا به‌طور جدی خود را نمایان ساخت: [دیوار برلین](#) ساخته شد، در [کره](#) و [ویتنام](#) جنگ درگرفت، [بحران موشکی کوبا](#) رخ داد و ارتش شوروی وارد [افغانستان](#) شد. اما سرانجام به‌دلیل برخورداری دو کشور از جنگ‌افزار هسته‌ای بسیار نیرومند، از جنگ مستقیم اجتناب شد. دشمنی و جاه‌طلبی دو ابرقدرت که موجب تلفات جانی و مالی بسیاری شده بود، رفته‌رفته با انتقادهای جدی در سراسر جهان روبه‌رو می‌شد. اکنون جهان وارد دوره‌ای شده بود که در آن، کوشش‌ها برای مقابله با سیاست‌های ویرانگر دو کشور رو به افزایش داشت. در سال‌های ۱۹۸۰ [رونالد ریگان](#) - رئیس‌جمهور آمریکا - و [میخائیل گورباچف](#) - سرمدار شوروی، در اوج دوران دوستی دو کشور، [پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد](#) را در ۱۹۸۷ امضا کردند. دوره نامطلوب جنگ سرد به پایان رسیده بود. دوره‌ای که شاهد افزایش هزینه‌های نظامی و مرگ عده زیادی در ویتنام و کره بود.

نظم جدید جهانی

در این دوره جنگ سرد با ظهور نظام جهانی دوقطبی در ۱۹۴۷ آغاز شد و تا زمان تغییر رهبران هر دو ابرقدرت از [ترومن](#) به [آیزنهاور](#) در [ایالات متحده](#) و از [استالین](#) به [خروشچف](#) در [شوروی](#) ادامه یافت.

رویدادهای این دوره عبارت‌اند از: [دکترین ترومن](#)، [طرح مارشال](#)، [محاصره برلین](#)، آزمایش انفجار اولین بمب اتمی [شوروی سابق](#)، تشکیل [ناتو](#) و در پاسخ به آن [پیمان ورشو](#)، تشکیل [آلمان غربی](#) و [آلمان شرقی](#)، نامه [استالین](#) برای اتحاد مجدد آلمان‌ها و عدم مداخله ابرقدرت‌ها در اروپای مرکزی، [جنگ داخلی چین](#) و [جنگ کره](#).

بر پایه [دکترین ترومن](#) آمریکا به همه کسانی که علیه کمونیسم می‌جنگیدند کمک مالی و نظامی می‌کرد. هدف از [طرح مارشال](#) آمریکا این بود که اقتصاد اروپا را پس از ویرانی‌های جنگ جهانی دوم بازسازی کند تا از محبوبیت سیاسی چپ‌های تندرو جلوگیری نماید. در اروپای غربی، کمک اقتصادی به کمبود دلار پایان داد، به سرمایه‌گذاری خصوصی برای بازسازی بعد از جنگ شتاب بخشید و از همه مهم‌تر روش‌های مدیریت جدیدی را به‌وجود آورد. این طرح در [ایالات متحده](#) باعث حذف [انزوایاطلی](#)، دهه ۱۹۳۰ و اتحاد اقتصادی آمریکای شمالی و اروپای غربی شد.

[سنای آمریکا](#) در پاسخ به دخالت شوروی در [کودتای چکسلواکی](#) با تصویب قطعنامه واندنبرگ-کنالی در ۱۱ ژوئن ۱۹۴۸ به دولت آمریکا اجازه پذیرفتن تعهداتی در خارج از مرزهای آمریکا را داده بود. پیمان نظامی واشینگتن که بعدها به [پیمان آتلانتیک شمالی](#) (ناتو) شناخته شد در ۴ آوریل ۱۹۴۹ میان [آمریکا](#)، اعضای [پیمان بروکسل](#) و دیگر کشورهای بلوک سرمایه‌داری که به این پیمان دعوت شده بودند به امضا رسید. شوروی در پاسخ به آن [پیمان ورشو](#) را تشکیل داد.

در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۴۹ [اتحاد جماهیر شوروی](#) به منظور اجبار بلوک غرب فاتح به واگذار کردن اختیارات و قلمرو خود در [برلین غربی](#) به وقوع این شهر را محاصره و از ورود آذوقه و کالاهای مورد نیاز مردم جلوگیری کرد. آمریکا و متحدان غربی به ویژه بریتانیا با وجود خطر بروز یک جنگ جهانی تازه محاصره را شکستند و مستقیماً از پایگاه‌های هوایی آمریکا در نزدیکی [فرانکفورت](#)، شروع به حمل آذوقه و سایر کالای مورد نیاز مردم نمودند و این وضعیت یازده ماه ادامه یافت. با شکست حصر برلین و تشکیل دو کشور [آلمان غربی](#) و [آلمان شرقی](#)، تقسیم اروپا به اتمام رسید و صحنه زورآزمایی جنگ سرد به مناطق دیگر جهان انتقال یافت.^[۲]

[جنگ کره](#) در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ با گذشتن نیروهای تحت فرمان [کیم ایل سونگ](#) رهبر [کره شمالی](#) با چراغ سبز [شوروی](#) و [جمهوری خلق چین](#) از [مدار ۳۸ درجه](#) آغاز شد. دو روز بعد [شورای امنیت ملل](#)

متحد به پیشنهاد آمریکا قطعنامه‌ای را برای کمک نظامی به کره جنوبی به تصویب رساند. پس از ورود آمریکا به کره، جمهوری خلق چین که این اقدام را در راستای محاصره این کشور می‌دانست نیز وارد جنگ شد. وضعیت بغرنج جنگ کره تا آتش‌بس ژوئیه ۱۹۵۳ ادامه یافت.

دوره کوتاه تشنج‌زدایی

در سال‌های ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ با جانشینی آیزنهاور به جای ترومن در ایالات متحده و فرونشستن جو مک‌کارتیسم و کاهش حساسیت‌ها نسبت به کمونیسم و همچنین مرگ استالین در شوروی تشنج‌های بین شرق و غرب کاهش یافت. رهبران جدید شوروی، خروشچف و بولگائین سیاست ملایمتری در پیش گرفتند. بر ادعای ارضی به ترکیه پایان دادند، اسرائیل را به رسمیت شناختند، با نامزدی داک هامرشولد سوئدی برای دیرکل سازمان ملل متحد موافقت کردند. مهم‌تر از همه پایان جنگ کره بود. نقطه اوج تغییر بینش سران شوروی اما در جریان کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی بود که علاوه بر انتقاد از شیوه حکومتی و کیش شخصیت استالین، بر همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگر کشورها تأکید شد و کمیونفرم هم منحل گردید.

با این حال رقابت بین دو ابرقدرت ادامه یافت. شاهد آن انعقاد پیمان بغداد با شرکت ایران، عراق، ترکیه و پاکستان در ۱۹۵۵ و سرکوب شورشی‌های لهستان و مجارستان در ۱۹۵۶ بود.^[۴] از سال ۱۹۵۶ به بعد دو ابرقدرت متوجه اهمیت کشورهای جهان سوم شدند و تلاش خود در جذب حمایت مستعمرات سابق و تازه به استقلال رسیده را آغاز کردند.

گسترش دوباره بحران

این دوره از تغییر رهبران هر دو کشور در سال ۱۹۵۹ آغاز شد و تا بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ ادامه یافت. حوادث اصلی این دوره عبارت‌اند از: انقلاب ۱۹۵۶ مجارستان، ساختن دیوار برلین در سال ۱۹۶۱ و بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲.

از سال ۱۹۵۷ رقابت تسلیحاتی دو کشور به ضرر آمریکا تحول یافت و همین موجب آغاز موج جدیدی از تنش‌ها شد. شوروی درین سال به فناوری موشک‌های قاره‌پیمای دست یافت که شهرهای آمریکا را در تیررس بمب‌های هسته‌ای قرار می‌داد.^[۵] در اکتبر همین سال نخستین ماهواره جهان با نام اسپوتنیک را در مدار زمین قرار داد.

واکنش آمریکا استقرار موشک‌های میان‌برد از نوع ثور و ژوپیتر در خاک ایتالیا و ترکیه بود که ناتو را به چهارمین قدرت بزرگ هسته‌ای (پس از آمریکا، شوروی و بریتانیا) تبدیل می‌کرد. از طرف دیگر موفقیت اسپوتنیک دکترین هسته‌ای آمریکا (یعنی تلافی همه‌جانبه) که از سوی جان فاستر دالاس در ۱۹۵۴ تهیه شده بود زیر سؤال می‌برد.^[۶] آمریکا در نهایت در ۳۱ ژانویه ۱۹۵۸ نخستین ماهواره خود (کاوشگر ۱) را به فضا پرتاب کرد و تلاش خود را متوجه وارد کردن ضربه دوم و ساخت موشک‌های مینوتمن و زیردریایی‌های مجهز به موشک پلاریس نمود. در همین بین خروشچف دوباره پرونده برلین را گشود و خواستار تبدیل برلین (شرقی و غربی) به شهری آزاد و بی‌طرف شد ولی آمریکا حاضر نبود برلین غربی را از دست بدهد.^[۷] کنفرانس ژنو درباره این موضوع بی‌نتیجه بود و کنفرانس پاریس هم که قرار بود در ژوئن ۱۹۶۰ تشکیل شود با طرح موضوع پرواز هواپیماهای جاسوسی یو-۲ آمریکا که در اول مه از سوی شوروی ساقط شده بود با شکست روبرو شد.

در نشست کندی و خروشچف، رهبران آمریکا و شوروی در وین در ژوئن ۱۹۶۱، خروشچف اعلام کرد که اگر در مورد برلین به توافق نرسند وی به صورت جدا با آلمان شرقی وارد مذاکره خواهد شد. با شکست مذاکرات وین آلمان شرقی دستور ساخت دیوار برلین را صادر کرد و شوروی آزمایش‌های موشکی‌اش را از سرگرفت.

به دنبال بحران برلین و در جوی متشنج، [بحران موشکی کوبا](#) اتفاق افتاد که در آن شوروی در پی شکست [عملیات خلیج خوکها](#) سعی کرد موشک‌های میان‌بردش را در [کوبا](#) نصب کند و آمریکا با محاصره کوبا خواهان خروج بی‌قید و شرط آن‌ها شد. جهان در آستانه یک جنگ جهانی دیگر قرار گرفت و خطر جنگ هسته‌ای به وجود آمد. در نتیجه خطری بحران موشکی کوبا پیش آورد دو ابرقدرت به تشنج‌زدایی، محدود کردن کشورهای دارنده سلاح اتمی و ایجاد ارتباط مستقیم برای حل بحران روی آوردند و دکترین دالس (تلافی همه‌جانبه) جای خود را به دکترین [مک‌نامارا](#) (پاسخ منعطف) داد که پذیرش این دکترین در سازمان ناتو موجب شد ژنرال دوگل کشور فرانسه را ازین سازمان خارج نماید.

تحولات دهه شصت و هفتاد میلادی

پس از بحران موشکی کوبا ایالات متحده و شوروی سابق برای کاهش دشمنی‌ها چند گام مقدماتی برداشتند؛ از جمله نصب خط ارتباطی [هات‌لاین](#)^[۹] بین واشینگتن و مسکو در سال ۱۹۶۳. در همین سال [لیندون بنیز جانسون](#) که [معاون جان اف. کندی](#) بود که با مرگ وی جانشین او شد. از ۱۹۶۴ نیز [لئونید برژنف](#) رهبر شوروی شد. در اوت این سال با امضای [پیمان منع جزئی آزمایش هسته‌ای](#) تنش‌ها کمی کاهش یافت. اما [جاذبه خلیج تانکین](#) در سال ۱۹۶۴ که منجر به یورش گسترده [نیروی زمینی آمریکا](#) به [ویتنام شمالی](#) و آغاز [جنگ ویتنام](#) شد گویای این واقعیت بود که کاهش تنش بین دو ابرقدرت دوام زیادی نخواهد داشت.

پس از دوره‌ای از گسترش آزادی‌های سیاسی در چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ که به [پهار پراگ](#) مشهور است نیروهای [پیمان ورشو](#) به این کشور حمله کردند. این اقدام حاصل سیاستی جدید به نام [دکترین برژنف](#) بود و در آن شوروی به خود حق می‌داد که ثبات رژیم‌های متحد یا تحت سلطه خود را حفظ کند و در صورت لزوم از زور استفاده نماید.

گرچه [پیمان منع جزئی آزمایش هسته‌ای](#) کشورهای دیگر را از آزمایش سلاح‌های اتمی منع می‌کرد ولی از ۱۹۶۶ و به پیشنهاد جانسون دو ابرقدرت خود به سوی کاهش توپخانه اتمی‌شان قدم برداشتند که نتیجه آن معاهده [سالت یک](#) در ۱۹۷۱ بود. [میشل ژوبر](#)، وزیر خارجه فرانسه در این برهه اصطلاح [کاندومینوم](#) یا حاکمیت مشترک را دربارهٔ رابطه دو ابرقدرت به کار برد. زیرا رهبران آمریکا و شوروی به این نتیجه رسیده بودند که باید برای جلوگیری از پاگرفتن قدرت‌های میانه (جنبش عدم تعهد، اتحادیه اروپای غربی و چین و ژاپن) به توافق‌های اساسی دست پیدا کنند.^[۱۰] [کنفرانس امنیت و همکاری اروپا](#) که با شرکت همه کشورهای اروپایی، شوروی، آمریکا و کانادا در ۱۹۷۵ در هلسینکی برگزار شد نشان می‌داد امور اروپای غربی مختص این منطقه نیست و باید به صورت بین‌المللی حل و فصل شود.

جنبش عدم تعهد

نوشتار اصلی: [جنبش عدم تعهد](#)

کشورهای تازه به استقلال رسیده و مستعمرات سابق در نخستین تلاش خود برای اثرگذاری در عرصه بین‌الملل سعی داشتند با یکدیگر متحد شدند. ازین رو [نهریو، تیتو، ناصر و سوکارنو](#) رهبران [هند، یوگسلاوی، مصر و اندونزی](#) در کنفرانس باندونگ [جنبش عدم تعهد](#) را بنیان گذاشتند. در کنفرانس مقدماتی قاهره در ۱۹۶۱ پنج اصل راهبردی کشورهای این جنبش تعیین شد که شامل همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم امضای قرارداد نظامی با ابرقدرت‌ها می‌شد.

کنفرانس‌های بلگراد در ۱۹۶۱، قاهره در ۱۹۶۴ و لوزاکا در ۱۹۷۰ برای رسیدن به راه‌حلی مشترک بین کشورهای جنبش عدم تعهد برگزار شد. کشور ایران نیز پس از [انقلاب](#) و استقرار رژیم

جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ با خروج از [بیمان بغداد](#) به جنبش عدم تعهد پیوست. بسیاری از کشورهای جهان سوم نیز که در [اوپک](#) عضو بودند در بحران‌های دهه ۱۹۷۰ نقش مهمی بازی کردند و موضعی خلاف موضع ابرقدرت‌ها اتخاذ کردند.^[۱۱]

اتحاد اروپا

نوشتار اصلی: [بازار مشترک](#)

اعلام تشکیل جامعه زغال و فولاد از [روبر شوومان](#) وزیر خارجه فرانسه نخستین گام در زمینه وحدت اروپا بود. پس از شکست طرح جامعه دفاع اروپایی در ۱۹۵۴ نظرها متوجه اقتصاد شد و در نهایت در ۱۹۶۷ امضای قرارداد رم به تشکیل [اوراتم](#) (جامعه انرژی اروپا) و [بازار مشترک](#) (جامعه اقتصادی اروپا) انجامید. اوراتم بی‌تحرک ماند ولی بازار مشترک رونق بسزایی به اروپای غربی بخشید و آن را به صورت یک قدرت متوسط درآورد.^[۷] بازار مشترک در یک دوره دوازده ساله دست به حذف تدریجی تعرفه‌های گمرکی و جابجایی آزاد کالا، سرمایه، و انسان زد، یک سیستم گمرکی مشترک برای واردات از کشورهای ثالث ایجاد کرد و سیستم‌های سیاسی هماهنگ و پولی واحدی در این کشورها به وجود آورد.

بلوک شرق ایجاد [بازار مشترک](#) را تلاش سرمایه‌داری برای نابودی سوسیالیسم توصیف کرد. واکنش آمریکا، به عنوان متحد اروپای غربی اما حکایت از تضادهای درونی بلوک غرب داشت. از سال ۱۹۶۱ به بعد موضوع مبارزه‌طلبی آمریکا در مقابل بازار مشترک صراحت یافت. پس از مذاکرات طولانی بین آمریکا و بازار مشترک که به دورکنی معروف است به موافقت‌هایی در مورد تعرفه‌های گمرکی دست یافت، هدف آمریکا درین مذاکرات حفظ برتری اقتصادی خود در دنیای سرمایه‌داری بود.^[۱۱]

مشکل آتلانتیک

تضاد اروپای غربی با آمریکا اما پیش از آنکه اقتصادی باشد سیاسی بود. پس از اینکه [شارل دو گل](#) [جمهوری پنجم فرانسه](#) را تأسیس کرد و به ریاست جمهوری برگزیده شد به آمریکا پیشنهاد کرد کمیته‌ای سه جانبه با شرکت فرانسه و بریتانیا در [ناتو](#) تشکیل شود و به تصمیم‌گیری در مورد سیاست استفاده از بمب اتم بپردازد که با جواب منفی آمریکا مواجه شد. پس ازین مخالفت دوگل با آمریکا در سازمان ناتو صراحت بیشتری به خود گرفت و در سال ۱۹۶۶ در مخالفت به دکترین مک‌نامارا (دکترین پاسخ منعطف) فرانسه از پیمان نظامی ناتو خارج شد، چرا که این دکترین در تنش‌های بین شرق و غرب امنیت آمریکا را به ضرر امنیت اروپا تقویت می‌کرد.^[۱۲]

طلوع ژاپن و چین

توسعه روابط دیپلماتیک چین با کشورهای چون [کانادا](#)، یوگسلاوی، ایران، [ایتالیا](#) و ترکیه که از سال ۱۹۷۰ آغاز شده بود با ورود این کشور به سازمان ملل متحد و احراز کرسی [شیورای امنیت](#) در اکتبر ۱۹۷۱ چین را در ردیف کشورهای بزرگ جهان قرار داد. سخنرانی [دنگ شیائوپینگ](#) در آوریل ۱۹۷۴ در سازمان ملل متحد نشان داد که چین دیگر تقسیم‌بندی جهان دوقطبی را قبول ندارد. نزدیکی چین کمونیست به آمریکا در دوران ریاست جمهوری [نیکسون](#) نیز ضربه سختی به وجهه بین‌المللی شوروی وارد ساخت.^[۱۳]

ژاپن از سوی دیگر توانست تا پایان دهه شصت میلادی از لحاظ اقتصادی خود را به سطح بزرگترین کشورهای جهان برساند و به الگوی اقتصادی دیگر کشورها تبدیل شود. دیپلماسی ژاپن به شدت از مسائل اقتصادی سرچشمه می‌گرفت و در نتیجه تلاش کرد تا با دور شدن از آمریکا، بازاری برای خود در بین کشورهای بلوک شرق بیابد.

بهبود روابط و آشتی

مشخصه اصلی دوره آشتی در جنگ سرد میانجیگری و آرامش نسبی بود. در یکی از صلح‌آمیزترین تلاش‌ها [ولیی برانت](#) صدراعظم [جمهوری فدرال آلمان](#) سیاست خارجی موسوم به [سیاست شرقی](#) (Ostpolitik) را گسترش داد. [اگون بهر](#) معمار این طرح و مشاور برانت این سیاست را با عنوان «تغییر و ایجاد روابط حسنه» سازماندهی کرد؛ ولی برکناری [والتر اولبرایت](#) توسط [اریک هانکر](#) رهبر [آلمان شرقی](#) در ۳ مه ۱۹۷۱ نشان داد که محدودیت‌هایی برای آشتی وجود دارد.

رقابت فضایی

نوشتار اصلی: [رقابت فضایی](#)

با آغاز جنگ سرد تسخیر فضا به عنوان نمادی از پیشرفت یکی از دو بلوک مطرح شد و رقابت فضایی شکل گرفت. اتحاد شوروی در [۱۲ آوریل ۱۹۶۱](#) با فرستادن [یوری گاگارین](#) به فضا گام نخست را برداشت و آمریکا ۸ سال بعد در [۱۷ ژوئیه ۱۹۶۹](#) با قدم گذاشتن [نیل آرمسترانگ](#) بر ماه به این رقابت پایان داد.

مسئله حقوق بشر

[حقوق بشر](#) دست‌آویزی بود که آمریکا می‌توانست در شرایط وخامت در آنسوی [پرده آهنین](#) به ویژه پس از کنفرانس هلسینکی از آن استفاده کند و نتایج مطلوبی برای این کشور به بار آورد.^[۱۰]

جنگ سرد دوم

در پشت این جو آرام، هر یک از ابرقدرت‌ها به دنبال تضعیف دیگری و افزایش حوزه نفوذ خود بودند. در فاصله زمانی میان تجاوز شوروی سابق به [افغانستان](#) در دسامبر ۱۹۷۹ و به قدرت رسیدن [میخائیل گورباچف](#) در شوروی در مارس ۱۹۸۵، روابط بین ابرقدرت‌ها پس از آشتی دهه ۱۹۷۰ به «سردی» گرائید. به دلیل افزایش تنش بین بلوک شرق و غرب گاهی به این دوره «جنگ سرد دوم» می‌گویند. حمله سال ۱۹۷۹ شوروی سابق به [افغانستان](#) برای پشتیبانی از رژیم کمونیستی نوپای این کشور موجب واکنش بسیاری از کشورها و تحریم گسترده [بازبهای المپیک ۱۹۸۰ مسکو](#) توسط بسیاری از کشورهای غربی گردید. تجاوز شوروی منجر به درگیری طولانی مجاهدین مسلمان (تحت حمایت ایالات متحده و کشورهای دیگر) با ارتش شوروی شد که تا پایان دهه ۱۹۸۰ ادامه داشت.

در سال ۱۹۷۹ متحدین [ناتو](#) که از استقرار موشک‌های هسته‌ای میان‌برد اس‌اس-۲۰ نگران بودند توافق کردند که به مذاکرات محدودسازی جنگ‌افزار راهبردی ([سیالت دو](#)) ادامه دهند تا تعداد موشک‌های هسته‌ای مورد استفاده را محدود کنند؛ در عین حال آن‌ها تهدید کردند که اگر مذاکرات شکست بخورد، ۵۰۰ دستگاه [موشک کروز](#) و «پرشینگ دو» را در [آلمان غربی](#) و [هلند](#) مستقر می‌کنند. در همین حال [جیمی کارتر](#) برای این که [سینای آمریکا](#) را متقاعد به تصویب سالت دو کند و نشان دهد آمریکا چندان هم مقابل شوروی کوتاه نیامده دستور ساخت موشک‌های بسیار مدرن «ام ایکس» را صادر کرد. این اقدام نه تنها منجر به شکست سالت دو شد که واکنش شوروی در توسعه هواپیماهای شلیک از پشت شد. در مقال ناو نیز در نشست زمستان ۱۹۷۹ خود مسئله استقرار موشک‌های «پرشینگ دو» در اروپا را تصویب کرد. استقرار برنامه‌ریزی شده «پرشینگ دو» با مخالفت شدید و گسترده افکار عمومی اروپا مواجه شد و در چند کشور اروپایی تظاهرات بی‌سابقه‌ای رخ داد.^[۱۴] موشک‌های «پرشینگ دو» از ژانویه ۱۹۸۴ در اروپا مورد استفاده قرار گرفتند اما استفاده از آن‌ها در آغاز اکتبر ۱۹۸۸ متوقف شد.

[نومحافظه‌کاران](#) علیه سیاست‌های زمان [نیکسون](#) و کارتر در قبال [شوروی سابق](#) موضع گرفتند. بسیاری از آن‌ها که با سناتور جنگ‌طلب دمکرات به نام [هنری ام. جکسون](#) همراه شده بودند، به

رئیس‌جمهور (کارتر) فشار آوردند که از موضع مقابله با شوروی برخورد کند. آن‌ها در نهایت از [رونالد ریگان](#) و جناح محافظه‌کار جمهوری‌خواهان که به جلوگیری از گسترش شوروی متعهد شده بودند حمایت کردند.

انتخاب [مارگارت تاچر](#) به عنوان [نخست‌وزیر بریتانیا](#) در سال ۱۹۷۹ و به دنبال آن انتخاب [رونالد ریگان](#) به عنوان [رئیس‌جمهور آمریکا](#) در سال ۱۹۸۰، باعث به قدرت رسیدن دو جنگجوی سرسخت در رأس رهبری دنیای غرب شد. دیگر رخداد‌های مهم این دوره که بر جنگ سرد تأثیر گذاشتند شامل [ابتکار دفاع راهبردی](#) (مشهور به جنگ ستارگان) و [اتحادیه تجاری سولیداریتی](#) بودند.

جنگ اعراب و اسرائیل

نوشتار اصلی: [جنگ یوم کیپور](#)

نفوذ شوروی در جهان عرب در لیبی با روی کار آمدن قذافی، در عراق با کودتای البکر، در سوریه با روی کار آمدن حافظ اسد و حتی در مصر تا پیش از ۱۹۷۲ که سادات کارشناسان روسی را اخراج کرد رو به افزایش بود. این کشورها که با سلاح روسی مجهز شده بودند در ۱۹۷۳ حمله‌ای علیه اسرائیل تدارک دیدند که به [جنگ کیپور](#) مشهور است. ابتدا پیروزی با اعراب بود، اما اسرائیل به زودی خود را بازیافت و توانست ارتش سوم مصر و بندر سوئز را به محاصره خود درآورد. شوروی قصد خود را برای مداخله درین جنگ اعلام داشت ولی با واکنش سخت آمریکا مواجه شد. روز ۲۵ اکتبر در حالی که اختلاف شوروی و آمریکا به اوج خود رسیده بود، [سازمان ملل](#) برای دومین بار درخواست آتش‌بس کرد که با موافقت دو طرف به پایان جنگ منجر شد.

تقویت نظامی آمریکا

ریگان در ۲۳ مارس ۱۹۸۳ خطاب به دانشمندان آمریکا پیشنهاد کرد برای مقابله با موشک‌های بالستیک شوروی که به جانب ما نشانه‌گیری شده‌اند باید مطالعات وسیعی صورت گیرد که نتیجه آن انقلابی در صنعت موشک‌های ضد‌موشک بود. پیشنهاد ریگان که به [ابتکار دفاع استراتژیک](#) یا جنگ ستارگان معروف شد عبارت بود از انهدام موشک‌ها با اشعه لیزر و ۲۶ میلیون دلار اعتبار نیز برای مرحله اول این تحقیقات منظور شد. متحدان اروپایی و دموکرات‌ها با این طرح مخالفت کردند و شوروی نیز خود را باخت و پیشنهاد مذاکره داد. آمریکا برای قانع کردن متحدان اروپایی خود طرح جایگزینی به نام [ابتکار دفاع متعارف](#) را مطرح کرد.

آمریکا که در ۱۹۸۰ از نظر نظامی ضعیف تر از شوروی بود در ۱۹۸۶ کاملاً بر شوروی برتری داشت. ضعف نظامی شوروی به همراه ضعف شدید اقتصادی این کشور را مجبور [مماشات](#) با آمریکا و درانداختن طرح جدیدی برای نظام اقتصادی و سیاسی خود شد که این آغازگر دوره جدید تنش‌زدایی است.

دوره تنش‌زدایی جدید

وحدت اروپای غربی در قالب [بازار مشترک](#)، ظهور چین و ژاپن و تحولات جهان سوم مانند [جنس عدم تعهد](#) و [جنگ ایران و عراق](#) انحصار دو ابرقدرت در امور جهان را از بین برده و شاخص محور واشینگتن-مسکو را برای تحلیل رویدادهای بین‌المللی ناکافی جلوه دادند.^[۱] در [نیکاراگوئه](#) [سیاندنیست‌ها](#) با وجود گرایش سوسیالیستی سیاست مستقلی را دنبال می‌کردند. در شمال آفریقا کنش‌های [لیبی](#) از نظر سیاست جهانی خودسرانه جلوه می‌کرد. در [خاورمیانه](#) [صدام حسین](#) و [حافظ اسد](#) برای استفاده از تضادهای نظام بین‌الملل تلاش می‌کردند و سیاست‌های اسرائیل نیز همواره با سیاست عرب‌گرایی آمریکا هم‌خوانی نداشت.

در صورت فقدان یک تفاهم اساسی میان دو ابرقدرت، اروپای متحد می‌توانست با استفاده از ضعف‌های اقتصادی آمریکا و شوروی به سرعت بر توان خود افزوده و به فتح بسیاری از بازارهای بین‌المللی بپردازد؛ لذا یکی از انگیزه‌های اولیه گفتگوی بین دو متحد جلوگیری از ایجاد چنین اتحادی بود که نه مقبول آمریکا بود و نه خوشایند شوروی؛ بنابراین توافقی‌های دهه ۸۰ نه به دلیل حسن نیت و نه به دلیل صلح‌طلبی، که به لحاظ منافع مشترک در مقابل تهدیدهای مشترکی که متوجه آن‌ها بود شکل گرفت.^[۱۵] خیزش جهان سوم نیز اقتضا می‌کرد آمریکا هر روز بودجه بیشتری برای مبارزه با جنبش‌های استقلال‌طلبانه و حرکت‌های انقلابی در کشورهای که جزء حوزه نفوذ این کشور به‌شمار می‌رفتند اختصاص دهد و این در حالی بود که کسری بودجه آمریکا ارقام نگران‌کننده‌ای نشان می‌داد. سهم آمریکا از تولید جهانی که در دهه ۱۹۵۰ حدود ۴۰ درصد بود در دهه ۱۹۸۰ به ۲۲ درصد کاهش یافته بود و این نشانگر افول جدی قدرت اقتصادی آمریکا بود.

مشکلات داخلی شوروی به مراتب پیش از مشکلات داخلی آمریکا در آغاز دوران جدید تنش‌زدایی تأثیر گذاشت. سوء عملکرد سیستم اقتصادی شوروی که پس از ۱۸ سال برژوینسک جامعه شوروی را با بحران سیستماتیک بسیار وخیمی مواجه کرده بود رهبران شوروی را به ایجاد تغییرات اساسی مجبور کرد.^[۱۶]

در این میان **رونالد ریگان** در دوره دوم ریاست جمهوری خود چهار بار با **گورباچف** دیدار کرد و **نومحافظه‌کاران** را شگفت زده نمود. این دیدارها عبارت بود از:

- در ۱۹۸۵ در ژنو درباره ممنوعیت ساخت و به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی و درباره نقش دو کشور در حفظ **صلح جهانی**
- در ۱۹۸۶ در ویکاپوک درباره تخلیه اروپا از سلاح‌های اتمی در مقابل توقف برنامه جنگ ستارگان به توافقی‌های اولیه دست یافتند.
- در ۱۹۸۷ در واشینگتن قراردادی درباره حذف موشک‌های میان‌برد اتمی امضا شد.
- در ۱۹۸۹ در مسکو، قرارداد مربوط به موشک‌های میان‌برد امضای نهایی شد و مذاکرات مربوط به حذف نیمی از موشک‌های استراتژیک دوربرد (**استارت**) نیز آغاز شد.

درین دوره تحریم‌های اقتصادی مربوط به ورود شوروی به افغانستان ملغی شد و به روابط دو کشور ابعاد تازه بخشید. مذاکرات خلع سلاح ادامه یافت و به سلاح‌های متعارف نیز تسری پیدا کرد، روابط شوروی و چین تا حد زیادی بهبود پیدا کرد، نیروهای **ویتنام** خاک **کامبوج** را ترک کردند و ایران مجبور به پذیرش **قطعنامه ۵۹۸** شد.

پایان جنگ سرد

نوشتار اصلی: **فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی**

پایان جنگ سرد با به قدرت رسیدن **میخائیل گورباچف** به عنوان رهبر **شوروی سابق** در سال ۱۹۸۵ آغاز شد. رویدادهای این دوره عبارت‌اند از: **حادثه چرنوبیل** در سال ۱۹۸۶، **پایز ملت‌ها** که شامل **سقوط دیوار برلین** در سال ۱۹۸۹ بود، **عملیات کودتای ۱۹۹۱ شوروی سابق** و **سقوط شوروی در سال ۱۹۹۱**. دیگر حوادث این دوره شامل پیاده‌سازی سیاست‌های **گلاسنوست** و **پرسترویکا** (بازسازی)، نارضایتی عمومی از جنگ شوروی در افغانستان و آثار اقتصادی سیاسی حادثه **چرنوبیل** در سال ۱۹۸۶ است.

پس از درگذشت پیاپی سه رهبر پیر شوروی از سال ۱۹۸۲، **یولی تیورو** (مهم‌ترین کمیته تصمیم‌گیری حزب کمونیست) گورباچف جوان را به عنوان رئیس حزب کمونیست برگزید و نسل جدیدی از رهبری به وجود آمد. در دوره گورباچف فن‌سالاران نسبتاً جوان به سرعت قدرتمند

شدند، به آزادسازی اقتصادی و سیاسی شتاب بخشیدند و به ترویج روابط صمیمانه و بازرگانی با غرب پرداختند. با به قدرت رسیدن گورباچف تنش‌های شرق و غرب به سرعت کاهش یافت.

گورباچف رویکردی دوگانه برای همکاری با غرب و بازسازی اقتصادی ([پریسترویکا](#)) و آزادی انتقاد ([گلاسنوست](#)) در داخل شوروی اتخاذ کرد. سیاست خارجی گورباچف که طرح [خانه مشترک اروپایی](#) نامیده می‌شد تلاش داشت با همکاری و دوستی با کشورهای اروپای غربی اولاً فلسفه وجودی ناتو را از بین ببرد و سپس پای آمریکا را از اروپا قطع کند. وی قصد داشت جامعه مشترک اروپا را در مقیاسی عظیم تر که شامل همه کشورهای اروپایی از جمله شوروی می‌شد و همکاری همه‌جانبه را بر محور مسکو-برلین جریان دهد، یعنی مسکو پایتخت نظامی و برلین پایتخت اقتصادی اروپای واحد باشد. این اندیشه یادآور قرارداد راپالو در سال ۱۹۲۲ بین آلمان و شوروی بود که در آن شوروی از تکنولوژی آلمان بهره می‌گرفت و آلمان از خاک شوروی برای آزمایش‌های نظامی استفاده می‌کرد. برگ برنده گورباچف [وحدت دو آلمان](#) بود. او چنین محاسبه کرده بود که با [وحدت دو آلمان](#)، این کشور از ناتو خارج شده و از همسایگانش، فرانسه و بریتانیا که از قدرت این کشور به هراس افتاده‌اند فاصله خواهد گرفت.^[۱۷]

به این ترتیب گورباچف قصد داشت با یک تیر دو نشان بزند؛ از یک سو بازار مشترک را متلاشی خواهد کرد و با اعضای آن وارد قراردادهای تجاری خواهد شد و از سوی دیگر با دادن تضمین و اعتماد لازم به این کشورها، ناتو را از کار خواهد انداخت. ایالات متحده آمریکا هم با این برنامه مخالفتی نداشت، چرا که هم در اردوگاه شرق شکافی ایجاد می‌کرد و هم رقیب اقتصادی این کشور، یعنی بازار مشترک با چالش جدیدی روبرو می‌شد.^[۱۷] [دیوار برلین](#) در ۹ [نوامبر](#) ۱۹۸۹ برچیده شد و با مذاکرات دو آلمان و شوروی که بعدها با حضور آمریکا، فرانسه و بریتانیا با نام مذاکرات ۲+۴ مشهور شد [وحدت دو آلمان](#) را تحقق بخشید.

ولی این رویدادها در انتها باعث شد که گورباچف نتواند کنترل مرکزی بر ایالت‌های عضو [پیمان ورشو](#) را تقویت کند و در سال ۱۹۸۹ دولت‌های کمونیست اروپای شرقی یک به یک سرنگون شدند. در [لهستان](#)، [مجارستان](#) و [بلغارستان](#) اصلاحات دولت باعث پایان صلح‌آمیز حاکمیت کمونیست‌ها و استقرار دموکراسی شد. تظاهرات گسترده در [چکسلواکی](#) باعث سرنگونی کمونیست‌ها در این کشور گردید. در [رومانی](#) یک قیام عمومی باعث سرنگونی رژیم [نیکلای چائوشسکو](#) و اعدام او در ۲۵ [دسامبر](#) ۱۹۸۹ شد.

کشورهای [بلاروس](#)، [لیتونی](#)، [لیتوانی](#)، [اوکراین](#) و [استونی](#) و در نهایت کشورهای قفقاز ([گرجستان](#)، [ارمنستان](#) و [جمهوری آذربایجان](#)) و آسیای مرکزی یکی پس از دیگری استقلال خود را اعلام کردند. شوروی (روسیه) نیز خود با ایدئولوژی مارکسیسم وداع کرد و پذیرای رژیمی دموکراتیک و لیبرال شد.

تاریخ‌دانان بیشتر بر این باورند که از علل عمده فروپاشی [اتحاد جماهیر شوروی](#) صرف هزینه‌های سنگین در فناوری نظامی بود که شوروی در پاسخ به افزایش توان نظامی [ناتو](#) در دهه ۱۹۸۰ آن را ضروری می‌دانست. خود گورباچف تصریح می‌کند که هزینه‌های دفاعی یک دلیل عمده اعمال اصلاحات در شوروی بود و می‌گوید: «من فکر می‌کنم همه ما و به خصوص [شوروی](#) جنگ سرد را باختیم. هر یک از ما ۱۰ تریلیون دلار هزینه کردیم».

فناوری

یک ویژگی اصلی جنگ سرد، رقابت جنگ‌افزاری میان کشورهای عضو [پیمان ورشو](#) و کشورهای عضو [ناتو](#) بود این رقابت منجر به کشف‌های علمی عمده در زمینه‌های فناوری و نظامی شد.

برخی از پیشرفت‌های انقلابی خاص، در حوزه [سلاح‌های هسته‌ای](#) و [راکت](#) انجام شد که منجر به [رقابت فضایی](#) گردید (بسیاری از راکت‌هایی که برای فرستادن انسان‌ها و ماهواره‌ها به کار می‌رفتند در اصل بر مبنای طراحی‌های نظامی این دوره ساخته شده بودند)

حوزه‌های دیگری که در آن مسابقه جنگ‌افزاری رخ داد عبارت‌اند از: [جنگنده‌های جت](#)، [بمب‌افکن‌ها](#)، [سلاح‌های شیمیایی](#)، [سلاح‌های بیولوژیک](#)، [جنگ‌افزار ضد هوایی](#)، [موشک‌های زمین به زمین](#) (شامل موشک‌های بالستیک)، [موشک‌های ضد بالستیک](#)، [سلاح‌های ضد تانک](#)، [زیردریایی‌ها](#)، [جنگ‌افزارهای ضد زیردریایی](#)، موشک‌های بالستیک پرتاب شونده از زیردریایی، [هوش الکترونیکی](#)، [هوش سیگنال‌ها](#)، [هواپیمای شناسایی](#)، [ماهواره‌های جاسوسی](#).

تضمین نابودی دو طرف [ویرایش]

یکی از ویژگی‌های اصلی مسابقه جنگ‌افزاری هسته‌ای (به خصوص پس از استفاده گسترده از [آی سی بی ام‌های هسته‌ای](#) با این فرض غلط که بمب افکن دارای خدمه به‌طور مرگباری در مقابل [موشک‌های زمین به هوا/اس ای ام](#) آسیب‌پذیر هستند) مفهوم ترس از «نابودی تضمین شده» و بعداً [نابودی تضمین شده هر دو طرف](#) یا MAD بود.

مفهوم این ایده این بود که بلوک غرب به بلوک شرق حمله نمی‌کند و برعکس؛ چرا که هر دو طرف برای نابودی کامل طرف دیگر و غیرقابل سکونت کردن سیاره زمین به اندازه کافی جنگ‌افزار هسته‌ای دارند؛ بنابراین آغاز حمله از سوی هر دو طرف به معنای خودکشی بود و در نتیجه هیچ‌کس این کار را انجام نمی‌داد. با افزایش تعداد و دقت سامانه‌های [آفندی](#) به ویژه در مراحل نهایی جنگ سرد، امکان‌پذیری نظریه اولین حمله، نظریه خودداری را ضعیف کرد. هدف اولین حمله این است که نیروهای هسته‌ای دشمن را به اندازه‌ای تضعیف کند که پاسخ تلافی‌جویانه زیان‌های «قابل قبولی» داشته باشد.

اطلاعات جاسوسی [ویرایش]

نیروهای نظامی کشورهای درگیر، به ندرت به‌طور مستقیم در جنگ سرد شرکت می‌کردند؛ این نبرد بیشتر توسط [آژانس‌های اطلاعاتی](#) مانند [سیا](#) (آمریکا)، [سازمان اطلاعات مخفی بریتانیا](#) (انگلستان)، [سرویس اطلاعات فدرال](#) (آلمان غربی)، [اِشتازی](#) (آلمان شرقی) و [کاگب](#) (شوروی) انجام می‌شد.

از توانایی‌های [اِشلون](#) (سازمان اطلاعاتی مشترک [ایالات متحده](#) و [انگلستان](#) که در جنگ جهانی دوم ایجاد شد) ضد شوروی، چین و هم‌پیمانان آن‌ها استفاده می‌شد.

بر پایه گفته‌های [سیا](#) بیشتر فناوری‌های کشورهای [کمونیست](#) شامل تقلیدهایی از فراورده‌های غربی بود که آن‌ها را به‌طور قانونی خریداری یا از طریق یک برنامه جاسوسی گسترده تهیه کرده بودند.^[۱۸] کنترل شدیدتر صادرات فناوری غربی از طریق COCOM و عرضه فناوری معیوب به دلال‌های کمونیست پس از کشف [پرونده فیرو](#) در سرنگونی بلوک کمونیسم نقش داشت.

روزهای حساس و مهم^[۱۹] [ویرایش]

رزمایش کمانگیر کاردان [ویرایش]

در تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۸۳ ناتو در سطح فرماندهی مانوری ده روز آغاز کرد که نام رمز آن «[کمانگیر کاردان](#)» (Able Archer 83) بود. در طرح این مانور مسئله آمادگی برای شرایط وخیم در صورت بروز جنگی اتمی با اتحاد شوروی نیز گنجانده شده بود. قرار بود حتی رهبران دولت‌ها مانند [هلموت](#)

کهل، صدراعظم آلمان و مارگرت تاچر، نخست‌وزیر بریتانیا نیز در جریان آن قرار گیرند؛ ولی این ماجرا به سوءتفاهمی سنگین منجر گردید.

آزیر خطر در پیمان ورشو [ویرایش]

از طریق اطلاعات سرویس‌های مخفی برای **یلوک شریق** این سوءتفاهم پیش آمد که **ناتو** واقعاً قصد یک **حمله اتمی** دارد. به‌ویژه شرکت رهبران دولت‌ها، نظامیان را به اشتباه انداخته بود. **پیمان ورشو** نیروهای خود را در اروپای شرقی و **جمهوری دموکراتیک آلمان** به حال آماده‌باش درآورد. در پی آن ناتو متوجه شد که با صلح جهانی بازی کرده‌است و از انجام برخی مراحل مانور خود چشم‌پوشی کرد.

هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری کره جنوبی [ویرایش]

در تاریخ ۱ سپتامبر ۱۹۸۳ اتحاد شوروی سهواً یک **هواپیمای مسافربری کره جنوبی** را هدف قرار داد و سرنگون ساخت. ۲۶۹ سرنشین این هواپیما کشته شدند. این پیشامد به یخبندان تازه‌ای در مناسبات میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی انجامید. سپس ماجرای نقص فنی در کامپیوتر پیش آمد.

هوشیاری سرهنگ استانیسلاو پتروف [ویرایش]

سرهنگ **استانیسلاو پتروف** در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۳ مشغول خدمت در پناهگاهی زیرزمینی در نزدیکی مسکو بود. ناگهان آژیر خطر به صدا درآمد و کامپیوتر موشکی اتمی را نشان داد که ظاهراً در همان لحظه از پایگاهی در آمریکا شلیک شده بود. دستورهای که برای این شرایط به زبده‌نظامیان داده شده کاملاً روشن بود. در شرایط جدی فقط نیم‌ساعت فرصت تا وارد شدن ضربه‌ای مصیبت‌بار باقی می‌ماند. باید حمله متقابل آغاز می‌شد.

این سرهنگ اما معتقد بود که اشتباهی رخ داده و به هیچ اقدامی دست نزد. لحظاتی بعد که برای او مانند عمری سپری شد، سیستم‌های کنترل نشان دادند که حق با او بوده و آژیر خطر اشتباهی به صدا درآمده‌است. ماهواره‌های جاسوسی اشتباهاً بازتاب نور خورشید را به منزله یک حمله موشکی ارزیابی کرده بودند. تنها در سال ۱۹۹۸ جهان از دلیری سرهنگ پتروف آگاه شد و در سال ۲۰۱۱ **جایزه رسانه‌ای آلمان** به نشانه ستایش به او اعطا شد.

۲۰۰۰ موشک در پرواز [ویرایش]

خطای مشابهی در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۷۹ در طرف مقابل صورت گرفت. یک سیستم هشداردهنده آمریکایی اعلام کرد که ۲۲۰ موشک اتمی به سوی آمریکا در پروازند. بعداً تعداد این موشک‌ها حتی ۲۰۰۰ فروند اعلام شد. جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا در جریان این رویداد قرار گرفت؛ ولی بعد معلوم شد که یکی از تکنیسین‌ها سهواً داده‌های مربوط به **شبه‌سازی** (سیمولاسیون) یک حمله اتمی را وارد سیستم کرده‌است.

هراس از جنگ جهانی سوم [ویرایش]

جهان حساس‌ترین روزهای جنگ سرد را در پاییز سال ۱۹۶۲ تجربه کرد. به‌رغم هشدار **جان اف کندی** رئیس‌جمهوری وقت آمریکا، اتحاد شوروی سکوه‌های پرتاب موشک‌های اتمی خود را در **کوبا**، یعنی در نزدیکی آمریکا مستقر کرد. آمریکا با یک محاصره دریایی به این اقدام واکنش نشان داد. زیردریایی‌ها و کشتی‌ها جنگی دو طرف در آب‌های **کارائیب** مراقب یکدیگر و مترصد حمله بودند. به نظر می‌رسید که جنگی اتمی بسیار محتمل است.

خط ارتباطی مستقیم برای لحظات حساس [ویرایش]

در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۶۲ خبر آرام‌کننده منتشر شد: [خروش‌چف](#) رهبر شوروی اعلام آمادگی کرد که موشک‌های خود را از کوبا خارج کند. ایالات متحده آمریکا از حمله نظامی به کوبا چشم‌پوشی کرد. نتیجه این بحران ایجاد خط ارتباطی مستقیم میان [واشینگتن](#) و [میسکو](#) برای لحظات حساس و خطرناک بود. چنین چیزی در زمان ماجرای [دیوار برلین](#) برای شهروندان این شهر یک رؤیا بود.

گذرگاه مرزی میان دو برلین: صف‌آرایی تانک‌ها در برابر هم [ویرایش]

در معروف‌ترین گذرگاه مرزی میان دو برلین به نام «[ایست‌بازرسی چارلی](#)» در اکتبر ۱۹۶۱ زورآزمایی دیگری میان دو ابرقدرت درگرفت. چندی پس از ساختن دیوار برلین وضعیت پیش آمده می‌توانست خاک آلمان را به یک صحنه کارزار اتمی تبدیل کند. این بحران به دلیل کنترل [گذرنامه](#) یک دیپلمات آمریکایی توسط یک مرزبان جمهوری دموکراتیک آلمان بروز کرد. دیپلمات آمریکایی چنان خشمگین شده بود که ژاندارمری آمریکا را به محل فراخواند.

در پی آن شوروی تانک‌های خود را به خیابان «فریدریش» در بخش شرقی برلین فرستاد. لوسیوس کلی، فرستاده ویژه آمریکا در برلین نیز متقابلاً تانک‌های آمریکایی را به «چک‌پوینت چارلی» گسیل داشت. بدین‌سان دو ابرقدرت عملاً رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. آن‌ها با جنگ فقط چند متر فاصله داشتند؛ ولی در تاریخ ۲۸ اکتبر هر دو طرف کوتاه آمدند و تانک‌های خود را عقب کشیدند. البته هر دو بعداً خود را برنده این ماجرا معرفی کردند.

جنبش صلح در آلمان [ویرایش]

وخیم شدن اوضاع در ماجرای «چک‌پوینت چارلی» و بحران کوبا هراس بسیاری از آلمانی‌ها را برانگیخت، ولی افکار عمومی از رویدادهای پاییز ۱۹۸۳ خیلی دیرتر آگاه شد. بسیاری به موازنه هسته‌ای اعتماد نداشتند. سال ۱۹۸۳ یعنی سالی که جهان از نزدیک یک جنگ اتمی عبور کرد، به عنوان سالی تعیین‌کننده برای جنبش صلح در آلمان وارد تاریخ شد.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library